### جلسه 1628

یکشنبه 22/07/97

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به این بود که آیا تخصیص عام به مخصص منفصل جمع عرفی است کما هو المشهور بین المتأخرین، یا جمع عرفی نیست؟

امام قده فرمودند: در محیط تشریع و تقنین اینکه مقنن عام را در خطابی بگوید و مخصص منفصل را در خطاب دیگر و در مجلس دیگر بیان کند این متعارف هست. و اگر بنا بود این مطلب متعارف نباشد معنایش این بود که در قرآن اختلاف باشد، چون عام را در یکجا گفته خاص را در جای دیگر گفته است. در حالی که هیچ کس این را به عنوان اختلاف و تناقض گوئی قرآن مطرح نکرده است.

که ما عرض کردیم این مطلب درست نیست. ما در خود قرآن اینکه عام را بکجا بگویند و مخصص منفصل را جای دیگر بیان کنند زیاد نداریم. یک مورد روشن است "والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلاثة قروء"، این در مورد زنان حامله تخصیص خورده "اولات الاحمال اجلهن أن یضعن حملهن"، ویکی هم راجع به مطلقه غیر مدخول بها که "فما لکم علیهن من عدة تعتدونها". ما مورد دیگری به طور واضح نداریم که قرآن که با خود خطاب مخصص در قرآن تخصیص بخورد.

این مقدار از اعتماد بر مخصص منفصل عرفا موجب اختلاف در یک کتاب نمی شود، فوقش می گویند آن عام ناظر به فرض متعارف بود که مطلقه مدخول بها است و نظر به زن حامله هم نداشته است. یا اینکه فوقش می گویند اگر این خاص متقدم است، چون قرآن به مرآی و منظر مسلمین بوده لذا به مثابه قرینه واضحه است بر تخصیص آن عام متأخر. و اگر این خاص متأخر بوده، شاید مردم احتمال بدهند که این خاص متأخر ناسخ عام متقدم است.

و مهم هم همان نکته اول است که عرض کردم عرف می گوید متعارف در مطلقه این است که مدخول بها است، زن حامله هم که ثلاثة اقراء ندارد عادة، نوعا او حیض نمی شود تا طهر بین الحیضین داشته باشد در اثناء حمل. این مقدار عرفا موجب تعارض و اختلاف نیست.

مهم تعارض در روایات است. یک روایت می فرماید که عاریه گیرنده ضامن نیست، یک روایت می گوید عاریه گیرنده طلا ونقره ضامن است. خب این را به دست عرف بدهیم این را به معنای اختلاف وتعارض نمی بیند؟ خب عاریه در مورد ذهب وفضه هم متعارف است و زنها طلا و نقره را از هم عاریه می گیرند.

سؤال وجواب: عرض کردم ما در قرآن یک آیه داشتیم، می گویند این مورد نظر به متعارف داشته که مطلقه مدخول بها است، مطلقه غیر مدخول بها فرض نادر است، می گویند این عام به او توجه نداشت. اولات الاحمال هم که اصلا حیض نمی بینند عادة در اثناء تا ثلاثة قروء داشته باشند در اثناء حمل.

این هم که "وبعولتهن احق بردهن فی ذلک" اصل در طلاق این است که عده اش رجعیه است در قرآن مخصصی برای آن ذکر نشده است. "الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسن فإن طلقها فلاتحل له حتی تنکح زوجا غیره"، ذیل همین آیه است منفصل نیست. ذیل همین آی "وبعولتهن احق بردهن فی ذلک"، در آیات بعد فرموده است که اگر کسی زنش را بار سوم طلاق بدهد دیگر حق رجوع ندارد.

پس ما در قرآن اختلاف بین عام و خاص به آن شکل نداریم. مهم اختلاف بین عام و خاص در در روایات است که بسیار زیاد است. و شیخ طوسی در تهذیب و استبصار نقل می کند که یکی از علویین بخاطر همینکه اختلاف در روایات بود از تشیع برگشت. البته اگر اختلاف هم حل نمی شود نباید برمی گشت، آنچه که با برهان ثابت شده است و اساس مذهب تشیع است بخاطر عدم فهم وجه اختلاف روایات که انسان نباید دست از اصل مذهب بردارد. خود مرحوم شیخ هم این را فرموده است. ولکن اینکه ما بگوئیم این اختلاف متعارف است و عرفا تعارض به حساب نمی آید که امام قده فرموده اند این مطلب صحیحی به نظر نمی رسد.

ومحیط ائمه علیهم السلام محیط تشریع نبوده، بلکه محیط تبیین قوانین الهیه بوده است. خود مشرع اگر خاص متأخر ذکر کند، حالا عرف قبل از وقت حاجت عمل به عام باشد عرفی می داند، بعد از وقت حاجت عمل به عام باشد می گوید شاید ناسخ باشد نسبت به آن عام. نسخ هم در قوانین عرفی است. ویا اگر عام متأخر باشد آن هم همینطور است، آن هم اگر بعد از عمل به خاص باشد احتمال اینکه این عام ناسخ آن خاص متقدم باشد عرفی است. اما روایات ما که از مقنّنین صادر نشده است که. "ما علی الرسول الا البلاغ"، نوع خطابات از پیامبر وائمه طاهرین تبیین جعل الهی بوده، تبیین احکام الهیه بوده، و زمان تقنین گذشته بوده بعد از پیامبر، اکمال دین شده بوده. زمان ائمه علیهم السلام دیگر زمان تقنین نبوده بلکه زمان بیان احکامی بوده که در زمان نبی اکرم یا از طرف خدا یا از طرف پیامبر تشریع شده بوده است.

ولذا این بیان امام قده را ما قبول نکردیم.

ما ادعایمان این است که آنچه که بین متأخرین مشهور شده است که جمع بین عام و خاص عرفی است این به عرض عریضش درست نیست. نه از باب جمع عرفی و نه از باب جمع استنباطی که آقای سیستانی فرموده اند.

ولکن فی الجمله ما جمع بین عام و خاص را عرفی می دانیم، انکار مطلق نمی کنیم، اما قبول مطلق هم نمی کنیم. انکار مطلق نمی کنیم، مثال هایی زدیم که عرف جمع می کند بین عام و خاص.

مثال اول مثال قرآن کریم بود با مخصص هایی که در کلمات نبی اکرم و ائمه طاهرین علیه السلام بر آن وارد شده است، که ارتکاز متشرعه این است که کلمات معصومین مفسِّر آیات الهی است، تفسیر لما اجمله الکتاب. و مفسِّر که با مفسَّر تنافی و تعارض ندارد.

مثال دوم این بود که عرض کردیم گاهی خطاب مخصص قبل از عام صادر شده و در معرض وصول به مردم است، بعد که عام صادر می شود می گویند چرا نرفتی بررسی کنی ما خاص را قبلا در مرآی و منظر شما گذاشتیم. یا اگر خاص بعد از خطاب عام صادر شده، اما هنوز وقت حاجت به عمل به عموم عام نرسیده بوده. این متعارف است. مولا یک عامی را می گوید، قبل از اینکه وقت عمل به عموم برسد پیغام می دهد به همان مردمی که خطاب عام را به آنها متوجه کرده مخصص ها را ذکر می کند. این هم متعارف است.

مثال سوم این بود که عرض کردیم گاهی از ذکر برخی مخصصات می فهمیم که آن عام نظر به فرض متعارف داشته است. مثل همان "والمطلقات یتربصن بأنفسهن ثلاثة قروء"، بعد از اینکه آمد که آنهایی که به آنها دخول نکرده اید عده ندارند می گویند آن آیه "والمطلقات یتربصن بأنفسهن ثلاثة قروء" نظر داشته به فرض متعارف. این هم عرفی است.

مثال چهارم: این است که گاهی عرف بخاطر مخصص های منفصل حمل می کند عام را بر اینکه مقسم در عام یک مقسم معینی هست. یعنی چه؟ یعنی مثلا «لایضر الصائم ما صنع إذا اجتنب ثلاث خصال الطعام و الشراب و النساء» (که در این روایت ارتماس فی الماء نیامده است)، خب در روایات آمده است که قیء مبطل صوم است، کذب علی الله و رسوله مبطل صوم است، ارتماس فی الماء علی رأی المشهور مبطل صوم است. خب عرف قبول نمی کند که شما بدون هیچ نکته یک جا بگوئید روزه باطل نمی شود اگر از سه چیز اجتناب کنید، بعد در خطاب منفصل بگوئید چهارمی هم دارد، پنجمی هم دارد، ششمی هم دارد. می گویند خب چرا گفتی إذا اجتنب ثلاث خصال؟ باید نکته داشته باشد، بی نکته اینگونه صحبت کردن تناقض گوئی است. اما اگر نکته اش را به عرف بگویند، حالا یا نکته اش این است که: لایضر الصائم ما صنع إذا اجتنب ثلاث خصال یعنی اجتناب از این سه چیز فریضه است در صوم و باید در جمیع احوال ترک بشود، مگر اینکه شخصی که شرب نسیانا یا اکل نسیانا و یا جامع نسیانا، که در روایت داریم که «إذا اکل ناسیا فهو رزق رزقه الله». اما اگر اضطرار داری یا جاهل به حکمی ولو جاهل قاصر اگر مرتکب یکی از این سه مفطر بشوی روزه ات باطل است. ولو جاهل قاصر به حکم. اما غیر از اینها سنن صوم است، یعنی ما شرّعه النبی فی الصوم است که الصائم لایرتمس فی الماء، القیء یبطل الصوم. در قرآن بیان نشده، در غیر قرآن بیان شده است، سنت النبی است. لذا به این نکته صیح است بگویند لایضر الصائم ما صنع إذا اجتنب ثلاث خصال، این سه تا را اگر اجتناب بکنید بقیه را اگر از روی جهل قصوری مرتکب بشوید روزه تان باطل نمی شود. یا اینجور می کنیم.

یا اینکه توجیه کنیم بگوئیم مقسم مفطرات متعارف حلال بوده است. کذب علی الله و رسوله که مؤمن مرتکب نمی شود. آن هیچ. او خارج از مقسم ما است. قیء و اماله و اینها هم که متعارف نیست، گاهی برای مریض پیش می آید. ارتماس فی الماء هم که اصلا آبی در آن محیط ها نبود، اگر هم بود خود این محل بحث است که اصلا برخی می گویند ارتماس فی الماء مبطل صوم نیست. حالا یا حرام است یا مکروه است. ما یک مقسمی را در نظر بگیریم وآن عبارت از چیزهایی که حلال و متعارف است، او مقسم است، طعام وشراب و نساء. فی الجمله طعام حلال هم دارد دیگر. اما کذب علی الله ورسوله که دیگر حلال ندارد. همین مقدار که قابل این است که طعام و شراب ونساء مفطر حلال متعارف باشد ولو بعضی از افرادش حرام باشند آن مهم نیست این را مقسم قرار داده است. والا اگر این ملاحظات و نکات نباشد اصلا عرفی نیست که یک جا بگویند لایضر الصائم ما صنع إذا اجتنب ثلاث خصال الطعام و الشراب و النساء، جای دیگر بگویند القیء یبطل الصوم، الامالة تبطل الصوم، الاحتقان یبطل الصوم، الارتماس یبطل الصوم. اصلا عرف یک نوع تعارض می بیند بین این دو خطاب.

سؤال وجواب: من نظر به این روایت لایضر الصائم ما صنع إذا اجتنب ثلاث خصال. بله روایت دیگری هم داریم که لایضر الصائم ما صنع إذا اجتنب اربعة خصال و ارتماس فی الماء را هم اضافه کرده است.

باید در این موارد لحاظ کنیم یک مقسم عرفی را، والا اصلا این تناقض به حساب می آید. حالا مرحوم نائینی فرموده اقوی العمومات این لایضر الصائم ما صنع إذا اجتنب ثلاثة خصال الطعام والشراب و النساء هست و این هم تخصیص خورده است، خب با ادعا که مطلب درست نمی شود. ما منکر امکان تخصیص نیستیم، ما می گوئیم این جمع عرفی نیست. امکان تخصیص هست. ولی عرف این را به عنوان جمع عرفی قبول ندارد و بین این دو خطاب تعارض می بیند. مگر اینکه آن لایضر الصائم ما صنع نظر به این داشته باشد که اجتناب از این سه تا فریضه است در حال صوم، یا اینکه مقسم مفطر حلال متعارف هست.

یا در حدیث لا تعاد، «لاتعاد الصلاة الا من خمس الوقت و القبلة والطهور والرکوع و السجود»، این عرفی نیست که بعد بیایند به این پنج تا رکن که مبطل نماز است چیزهای دیگر را هم اضافه کنند، که تکبیرة الاحرام هم رکن است، قیام قبل از رکوع هم رکن است. نه، عرف وقتی اینها را ببیند اگر بتواند توجیه کند بگوید خب نسیان تکبیرة الاحرام اختلاف است، برخی می گویند مبطل نماز است که مشهور هستند، برخی هم می گویند نه، نسیان تکبیرة الاحرام مبطل نماز نیست کما قال به السید الزنجانی. خب بر نظر مشهور که نسیان تکبیرة الاحرام مبطل نماز است باید حدیث لاتعاد را توجیه کنیم، بگوئیم این نظر دارد به حالات بعد از شروع نماز. چون اعادة الصلاة می گوید فرض کرده نماز شروع شده است. خب شروع نماز با تکبیرة الاحرام است دیگر. یعنی فرض کرده شروع کرده ای نماز را و تکبیرة الاحرام را گفته ای بعد این خلل پنجگانه مطرح می شود.

والا اگر نسیان تکبیرة الاحرام نگفتنش هیچ نکته عرفیه ای نداشته باشد عرف این را متعارض می بیند با خطاب لاتعاد الصلاة الا من خمس.

قیام قبل الرکوع هم در همه نمازها که نیست در نمازهای ایستاده است. بعدش هم نکته این است که اصلا بعضی ها می گویند اگر شما از حالت نشسته بیائی به رکوع، عرف نمی گوید رکع، خم شد نمی گویند. خم شد به کسی می گویند که از قیام به رکوع برود. ولذا در خود رکوع قیام قبل از رکوع هم هست.

خلاصه باید عرف برایش یک نکته عرفیه درست کند. والا در اینگونه موارد که نکته عرفیه دارد که ما چهار مثال عرض کردیم اینها به کنار، اگر غیر از اینها باشد واقعا ادعای جمع عرفی به نظر ما ادعای قابل قبولی نیست.

یا این ادعای آقای سیستانی که ادعا کرده اند جمع استنباطی هست. ایشان فرموده اند ما جمع عرفی را قبول نداریم ولی جمع استنباطی را قبول داریم. جمع استنباطی چیست؟ می گویند بعد از اینکه خود ائمه علیهم السلام فرموده اند که ما مختلف صحبت می کنیم، إنا نجیب الناس علی الزیادة و القصان. یا خودشان فرموده اند که ما عام و خاص داریم، إن الحدیث ینسخ کما ینسخ القرآن. یا خودشان فرموده اند که ما معاریض کلام داریم بروید تأمل کنید در معاریض کلام ما. اینجا جمع استنباطی یا عرف استنباطی می آید با توجه به اهداف عالیه شارع مقدس بین خطابات او جمع می کند. این جمع عرفی نیست. کدام عرف بین خطابات افراد مختلف جمع عرفی می کند؟ اما ما بین خطابات صادره از معصومین جمع عرفی می کنیم. این امام اینجور فرمود آن امام اینجور فرمود، بین اینها جمع می کنیم.

ایشان فرموده اند این جمع اسمش جمع استنباطی است. ثمره هم ذکر کرده اند، فرموده اند اگر ما یک عام ترخیصی داشتیم و یک خاصی داشتیم که ظهور در الزام داشت، مثلا لابأس بترک اکرام العالم، یک خاص هم می گوید اکرم العالم العادل. آنهایی که قائل به جمع عرفی هستند بین عام و خاص، می گویند خب لابدس بترک اکرام العالم، این عام است تخصیص می خورد که الا العالم العادل. ایشان گفته ولی ما این را قبول نداریم، این درست نیست. اینجا باید جمع استنباطی کرد. جمع استنباطی چیست؟ ما که قبول نداریم آن تخصیص عام به خاص به عنوان جمع عرفی مطرح است، باید ببینیم آن خطاب لابأس بترک اکرام العالم در مورد عالم عادل موافق تقیه است، بگوئیم امام تقیة تخصیص نزد، والا اگر تقیه نبود امام می فرمود لابأس بترک اکرام العالم الا إذا کان عادلا.

والا اگر نه، بحث تقیه مطرح نیست، ما می گوئیم عموم لابأس بترک اکرام العالم می آید ظهور اکرم العالم العادل را در وجوب از بین می برد، یعنی قرینه می شود بر اینکه ما حمل کنیم آن را بر استحباب. چرا؟ برای اینکه تأخیر بیان از وقت حاجت می شود. لابأس بترک اکرام العالم را به مردم می گوئید خب مردم اکرام عالم عادل را هم ترک می کنند. الغاء می کنید مردم را در مفسده مخالفت با واقع. ولذا اگر تقیه بوده فهو، اما اگر تقیه نبوده برای چی این کار را کردید؟

به این می گویند جمع استنباطی، که ما با توجه به شرائط ائمه علیهم السلام که تقیه می کردند یا جوابشان به زیاده ونقصان بود، اینها را کنار هم می گذاریم و جمع استنباطی می کنیم.

اقول: به نظر ما این فرمایش هم درست نیست. این روایاتی که ایشان مطرح کرد برای جمع استنباطی:

یکی این صحیحه منصور بن حازم بود که: إنا نجیب الناس بالزیادة والنقصان. کی می گوید اصلا مراد عام و خاص است؟ بلکه قضیه موجبه جزئیه است، یعنی ما گاهی جوابمان به مردم طبق مصالح به یکی ناقص جواب می دهیم و به یکی کامل جواب می دهیم، آیا این یعنی عام و خاص.

یا در روایت که می گوید إن الحدیث ینسخ کما ینسخ القرآن این یعنی عام و خاص؟ حالا شما نقل کردید که نسخ در قدماء گاهی به معنای تخصیص هم بوده، اما این روایت که می گوید إن الحدیث ینسخ یعنی عام و خاص؟! این صحیحه محمد بن مسلم که می گوید إن الحدیث ینسخ کما ینسخ القرآن ممکن است این را بخواهد بگوید که می خواهد بفرماید محمد بن مسلم! شما که می گوئی مردم از پیامبر حدیثی نقل می کنند ولی ما ائمه خلاف او را می گوئیم توجه داشته باش که مردم چه بسا حدیث منسوخ از پیامبر را نقل می کنند و خود پیامبر آن را نسخ کرده است. ناسخش دست مردم نیست ولی ناسخش دست ما هست. مردم چه بسا دروغ نمی گویند می گویند پیامبر مسح علی الخفین کرد، یک زمانی کرد. اما او نسخ شد. ناسخش را مردم فراموش کرده اند، منسوخ را گرفته اند، ما می آییم ناسخش را می گوئیم می شود مخالف آن منسوخ. نه اینکه آن منسوخ دروغ است ولی حدیث قابل نسخ است. کی معنایش این است و إن الحدیث ینسخ ظهور در این دارد که ما عام و خاص می گوئیم؟!

یا إن فی ایدی الناس عاما و خاصا و محکما ومتشابها، این کجا دلیل بر این است که ائمه علیهم السلام عام و خاص منفصل می گفتند و به مردم گوشزد می کردند که مردم حواستان باشد ما به مخصص منفصل اعتماد می کنیم، تا بعد بگوئید که ائمه علیهم السلام این را به مردم گفتند و این موضوع جمع استنباطی را درست کرده. محکم و متشابه که اصلا چه ربطی به عام وخاص دارد؟ متشابه مجمل است و محکم مبین است. اما لفظ عام و خاص، عام و خاص معلوم نیست به این معنایی باشد که ما می گوئیم که یعنی عام و خاص مخالف عام که منفصل از عام باشد. بلکه عام وخاص یعنی مردم گاهی احکام عامه کلیه را با احکام خاصه جزئیه که برای بعضی از افراد بیان شده است بخاطر شرائط ویژه آنها اشتباه می گیرند. بعضی احکام خاص بوده یعنی مختص بوده به شرائط استثنائی بعضی از افراد، مثل همان که به یک پیرمرد می گفتند اطعم ستین مسکینا، به او نمی گفتند صم ستین یوما، این حکم خاص به اوست.

 یا آنی که گفت جامعت اهلی قبل طواف النساء امام فرمود لیس علیک شیء، آن خاص به او بود، چون او جاهل بود، وآن حدیث عامی که می گوید من جامع امرأته قبل طواف النساء عالما عامدا فعلیه بدنة این خطاب عام است، این در مورد عالم عامد است به نحو قضیه حقیقیه. اما این خطاب مختص به جاهل است چون این سائل جاهل است به او گفته اند لیس علیک شیء. معلوم نیست عام و خاص به معنای اصطلاحی باشد یعنی مخصص منفصل مخالف عام. نه، عام و خاص یعنی یک خطابی مبین حکم کلی بوده او معتبر بوده، یک خطاب خاصی بوده در شرائط خاص سائل، دیگران نمی توانند از او استفاده کنند. بر مردم مشتبه شده که عام و خاص با هم قاطی شده است. إن فی ایدی الناس ناسخا و منسوخا و عاما و خاصا و محکما و متشابها، این معلوم نیست به این معنای عام و مخصص منفصل مخالف عام باشد.

ولذا عرض کردیم جمع استنباطی اگر طبق همان جمع عرفی است ما قبول داریم. جمع عرفی یعنی عرف ملتفت به اینکه روش امام علیه السلام اعتماد بر مخصص منفصل است و قرائن حالیه در مورد ائمه علیهم السلام و قرائن مقالیه در مورد ائمه علیهم السلام را هم متوجه می شود. این همان عرف عام ملتفت است دیگر. چرا اسم این را می گذارید عرف استنباطی و جمع استنباطی؟! عرف عام است ولی ملتفت است به روش شارع که دیدنش بر مخصص منفصل است وقرائن حالیه امام را هم ملتفت است. این همان جمع عرفی عام می شود که شما فرمودید ما در مطلق عام و خاص این جمع را عرفی نمی دانیم، و واقعا هم درست فرمودید، نمی شود به طور مطلق این جمع ها بین عام و خاص ما عرفی بدانیم.

وآنی هم که تعبیر کردند معاریض کلام، دیروز عرض کردیم معاریض یعنی ظهورات التزامیه کلام، از ظهور که خارج نمی شود. بحث در جمع عرفی این است که آیا این ظهور هست یا نیست. ما ادعایمان این است که این جمع عرفی بین عام و خاص منفصل بقولٍ مطلق ظهور عرفی نیست. حالا چه بکنیم؟

ما عرضمان این است که در عین حالی که فی الجمله قبول کردیم با ذکر همان چهار مثال که بین عام و خاص منفصل فی الجمله جمع عرفی هست، ولی بالجمله و بقول مطلق جمع عرفی را قبول نداریم.

اما برخی از بزرگان که اعتراف کرده اند که ما جمع عرفی بین عام وخاص منفصل را قبول نداریم، فرموده اند چون از روش شارع فهمیدیم اعتماد می کرد بر مخصص منفصل، ما می فهمیم که وظیفه ظاهریه مان همین جمع بین عام و خاص است. چون اگر عام و خاص را معارض بگیریم این موجب طرح بسیاری از روایات می شود. و این نه از باب جمع عرفی، بلکه از باب اینکه خلاف سیره متشرعه در زمان ائمه علیهم السلام است و خلاف منهج ائمه علیهم السلام است که به مردم می فرمودند این احادیث ما را یادداشت کنید به آن محتاج خواهید شد و مراجعه کنید به این احادیث ما. خب مراجعه به احادیث اهل بیت علیهم السلام لازمه اش همین است که ما خیلی از موارد عام داریم و مخصص منفصل بین اینها جمع کنیم. این می شود یک جمع تعبدی ناشی از علم به منهج ائمه علیهم السلام، و ما از سیره متشرعه در زمان ائمه علیهم السلام و اینکه ائمه علیهم السلام ترغیب کرده اند اصحاب را به تعلم روایات و عمل به روایات، که سراغ دیگران نروید بیائید سراغ ما، خب سراغ اهل بیت هم می رویم همین عام و خاص ها است دیگر.

و این مطلبی است که می شود اسم آن را گذاشت جمع تعبدی. تأمل بفرمائید انشاءالله ادامه بحث را فردا عرض می کنیم.